

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تسبیح موجودات عالم نسبت به ذات اقدس حق:

آیات بسیاری در قرآن کریم دلالت بر این دارند که اشیاء به یک نحوی تسبیح خدا می‌گویند. اولاً معنای کلمه تسبیح یعنی منزّه داشتن ذات اقدس الهی، از صفاتی که لایق ذات آن نیست، یعنی از صفات جلال؛ چون دو نوع صفات داریم: ۱- صفات جمال، ۲- صفات جلال.

صفات جمال: صفاتی هستند که ذات اقدس الهی شایسته آنهاست. مثل علم، حلم، رحمت، جود و سخاوت و امثال این صفات.
صفات جلال: صفاتی هستند که خداوند از آنها منزّه است. مثل داشتن فرزند، داشتن پدر و مادر، داشتن شریک، ظلم، جهل و امثال این صفات.

تسبیح خداوند یعنی تنزیه و پیراستن خدا از صفات ناشایست. وقتی می‌گوییم موجودات تسبیح خدا می‌گویند، یعنی خدا را از صفات ناشایست پیراسته می‌کنند. در مقابل تسبیح، حمد است. حمد به معنای ستودن ذات اقدس حق به صفات شایسته و کمال.

قرآن می‌فرماید: اشیاء و موجودات عالم هم خدا را تسبیح می‌کنند، هم خدا را حمد می‌کنند. هر دو مورد برای موجودات آمده است. البته اگر در اینجا کلمه تسبیح را به کار بردیم از باب غلبه است. والا چیزهای دیگری هم به موجودات در قرآن نسبت داده شده است. مثلاً قرآن کریم می‌فرماید: «...»

شوید و همراه او تسبیح خدا گوید! و آهن را برای او نرم کردیم. در جایی دیگر می‌فرماید: «...»

«...»^۱؛ آیا ندیدی که تمام کسانی که در

آسمانها و کسانی که در زمینند برای خدا سجده می‌کنند؟! و (همچنین) خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان. سجده کردن هم به موجودات نسبت داده شده است. همچنین اطاعت کردن هم به موجودات نسبت داده شده است. «...»^۲؛ خداوند به آسمانها و زمین گفت: به فرمانبرداری خدا درآید از

روی رضایت یا از روی کراهت. بنابراین اینکه ما می‌گوییم تسبیح اشیاء بلکه حمد کردن، سجده کردن، اطاعت کردن، انابه کردن، خضوع کردن، اینها هم در قرآن به اشیاء (به غیر ذوی العقول، یعنی به غیر موجودات جاندار) نسبت داده شده است.

آیاتی که راجع به تسبیح خداوند در قرآن آمده است:

در جزء ۲۵ به بعد سوری واقع شده‌اند که اول این سوره‌ها با آیاتی به این شکل شروع می‌شود:

«...»^۴

«...»^۵

«...»^۶

به این سوره، مسبحات می‌گویند. همچنین آیاتی دیگر در قرآن بر تسبیح جمادات تأکید دارند. مثل:

«...»^۱

۱- سبأ آیه ۱۰

۲- حج آیه ۱۸

۳- فصلت آیه ۱۱

۴- جمعه آیه ۱

۵- حدید آیه ۱

۶- نحل آیه ۴۹

«...»^۲؛ آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می‌گویند و هر موجودی، تسبیح و حمد او می‌گوید. در این آیه شریفه تسبیح خدا را با حمد همراه کرده است. بعد می‌فرماید: «...»؛ هیچ چیزی نیست مگر اینکه خدا را تسبیح و ستایش می‌کند. و سپس می‌فرماید: «...»؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید؛ او بردبار و آمرزنده است.

- در سوره نمل می‌فرماید: «...»^۳، البته در اینجا با «من» بیانیه که بعد از آن آورده است نشان می‌دهد که مراد از مسبحین، جنبندگان هستند. فرشتگان ذوی العقول و سایر موجودات ذی حیات. عرب اصطلاحاً به هر چه که حیات داشته باشد و جنب و جوش و حرکت اختیاری داشته باشد، دابه می‌گوید. پس دب، یدب، یعنی خزید. مثل مورچه، می‌گوید: «دب النمل فی الیل»؛ مورچه در شب حرکت کرد. بنابراین دابه یعنی جنبده و در زبان فارسی جنبده یعنی موجود زنده. منظور از «من» که در اینجا آورده است، «من» بیانیه است. «من» یعنی اینکه ماقبل «من» را که به صورت مبهم است با مابعد «من» بیان می‌کند. یعنی مراد از ماقبل «من»، مابعد «من» است. مثال: «...»؛ برای خدا تسبیح می‌گویند آنچه در آسمانها و زمین است. مراد چه کسی است؟ می‌گوید: «...» یعنی مراد، دابه و فرشتگان است. که به این «من»، «من» بیانیه می‌گویند. این یک آیه، که البته علی الظاهر دایره‌اش محدودتر است. آیه ۱۸ سوره حج می‌فرماید: «...»

«...»؛ آیا نمی‌بینی

که آنکه در آسمانها و زمین هستند خدا را سجده می‌کنند. همچنین ماه و خورشید و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم و بسیاری نیز از سجده کردن خدا سرباز می‌زنند و عذاب الهی بر آنها محقق است. این از جمله آیات تسبیح است.

ویژگیهای آیات و روایات تسبیح:

روایات تسبیح فراوان است و قابل شمارش نیست. روایاتی که بیان می‌کند به نوعی اشیاء عالم تسبیح گویند.

۱- از ظاهر آیات فهمیده می‌شود که تسبیح از روی فهم و شعور است. به عنوان مثال در این آیه آمده است: «...»

«...». آیه دیگر می‌فرماید: «...»

«...»^۴؛ هیچ چیز نیست مگر اینکه تسبیح خدا می‌گویند که شما نمی‌فهمید. از ظاهر این آیه برمی‌آید که تسبیح، تسبیح واقعی است. از روی فهم و شعور است.

۲- فقط به تسبیح خلاصه نمی‌شود. در قرآن کریم مواردی شبیه تسبیح، که دلالت بر فهم و شعور دارد، به عموم موجودات و مخلوقات، چه با شعور ظاهری و چه بدون شعور ظاهری نسبت داده شده است، که عبارتند از حمد و سجده و انابه و اطاعت و کراهت و امثال اینها.

۳- این دسته از آیاتی که در رابطه با تسبیح ذات اقدس حق در قرآن کریم هستند، نص صریح نیستند. یعنی اینگونه نیست که نتوانیم بر خلاف ظاهر، آن را تفسیر کنیم، بلکه می‌توانیم بگوییم مراد فهم و شعور نیست، ما از این فهم و شعور را

۱- نور آیه ۴۱

۲- اسراء آیه ۴۴

۳- نحل آیه ۴۹

۴- اسراء آیه ۴۴

نمی‌فهمیم یا حتی می‌توانیم بگوییم ما فهم و شعور را می‌فهمیم اما ظاهر این آیات به این دلیل مراد نیست و دست از ظاهر آیات برداریم. بعد از اینکه پذیرفتیم ظاهر آیات دلالت بر این دارند که این تسبیح و این حمد و سجده و انابه از روی شعور است. اما می‌دانید، جمود بر ظاهر آیه در بحث تفسیر، الزامی نیست. چون ظاهر آیات موجب ظن است و بیشتر از ظن و گمان افاده نمی‌کند در حالیکه اگر دلیل قطعی علمی داشتیم، می‌توانیم آن ظن را کنار بگذاریم. یعنی ظاهر را کنار می‌گذاریم. پس ما فقط ظاهر آیات را داریم، نه بیشتر از ظاهر آیات و چیزی که به صراحت بیان کند موجودات فهم و شعور دارند، در قرآن نداریم. نص صریح در قرآن نداریم. همچنین در روایات هم نداریم. البته اکثریت قاطع روایات به تسبیح و حمد و ستایش موجودات از روی فهم و شعور، ظاهراً دلالت دارند و اقلیتی هم هستند که می‌شود از آن استفاده کرد که این تسبیح از روی فهم و شعور نیست. بنابراین ما فقط همین دسته از آیات را داریم. در قرآن و روایات داریم که موجودات به نحوی خدا را تسبیح می‌گویند. حالا این تسبیح به چه نحوی است؟ باید روی آن بحث شود. روی خود تسبیح بحثی نیست و هیچ کس هم اختلافی ندارد. در رابطه با اصل تسبیح آیات قرآن صراحت دارند اما در شیوهی تسبیح صراحتی ندارد. نه در آیات و نه در روایات. بحث تفسیری می‌شود. مجبوریم به ظواهر آیات و روایات استدلال کنیم. دلایل دیگری بیاوریم، شاید بتوان بحث را به یک صورتی قطعی کرد و یک طرف قضیه را به صورت مسلم و حداقل با یک حجت قاطعی بپذیریم.

دو نظر در این رابطه وجود دارد:

۱- نظریه تسبیح حالی: به این معناست که عده‌ای از مفسرین (که ظاهراً اکثریت هم هستند) معتقدند که جمادات شعور ندارند، سنگ و کوه و دیوار و ... شعور ندارند، ادراک، چشم و گوش و حواسی ندارند. اما قرآن می‌فرماید: اینها تسبیح می‌گویند. حال سؤال ایجاد می‌شود که تسبیح آنها چیست؟ این عده از مفسرین پاسخ می‌دهند آیاتی از خدا که از این موجودات در عالم تجلی می‌کنند ستایش می‌کنند. مثال می‌زنند: وقتی که شما یک تابلوی نقاشی نفیسی را می‌بینید، این تابلو نقاشی بدون اینکه زبان داشته باشد، بدون اینکه قدرت داشته باشد، به زبان بی‌زبانی نقاش را ستایش می‌کند. شما هم این زبان بی‌زبانی را به راحتی می‌فهمید. چگونه می‌فهمید؟ به محض اینکه کنار تابلو نقاشی ایستادید، می‌گوئید، آفرین، آفرین بر این نقاش. چه کسی این نقاشی را کشیده است؟ می‌گویند. فلان نقاش. می‌گویید احسنت! نقاش ماهری است. این کلمات ستایش‌آمیز از کجا می‌آید؟ از زبان بی‌زبانی تابلو نقاشی. سایر هنرها و سایر اشیاء به همین‌گونه است. شما وقتی که یک دستگاه رایانه پیچیده را می‌بینید به سازنده آن آفرین می‌گویید. این دستگاه که شعور ندارد، پس چگونه صاحب خودش را ستایش کرد؟ همچنین شما وقتی که یک شاخه گل را می‌بینید، این شاخه گل صاحب خودش را ستایش می‌کند. به کوه که نگاه می‌کنید، کوه با عظمتش، آفریننده خودش را ستایش می‌کند. به آسمانها که نگاه می‌کنید با عظمت خودشان به زبان بی‌زبانی آفریننده خود را ستایش می‌کنند. بنابراین همه آنها می‌شوند، مسبح و ستایشگر.

۲- نظریه تسبیح قالی: طرفداران تسبیح قالی معتقدند که واقعاً دارند تسبیح می‌گویند. ما نمی‌فهمیم. ما قدرت ارتباط با اشیاء بی‌جان را نداریم. اما چون ما قدرت ارتباط را نداریم، این دلیل نیست که اینها نمی‌توانند، زنده نیستند، حیات و شعور ندارند. خیلی چیزهای دیگر را ما نمی‌فهمیم اما وجود دارد. بنابراین نفهمیدن دلیل بر نبودن نیست. و ندانستن نمی‌تواند دلیل انکار باشد. اگر بخواهیم چیزی را انکار کنیم باید دلیل علمی داشته باشیم. جهل (عدم ادراک) دلیل عدم وجود نیست، اگر این درست باشد، باید هر چه را نمی‌دانیم، انکار کنیم. خیلی از چیزها برای فکر ما قابل درک نیست. حتی در اعتقادات قطعی هم بسیاری از مسائل برای فکر و عقل صرف ما قابل ادراک نیست. قابل تصدیق است آیا آنها را انکار می‌کنید؟ پس اینکه ما نمی‌توانیم بفهمیم چگونه آنها شعور دارند و ارتباط با شعور آنها نداریم، این نمی‌تواند دلیل بر آن باشد که موجودات شعور ندارند و تسبیح گفتن آنها هم تسبیح گفتن بدون شعور و به زبان بی‌زبانی است.

دلایل طرفداران تسبیح حالی و شواهد آنها:

۱- سختی پذیرش تسبیح جمادات: ظاهراً مهمترین دلیل طرفداران تسبیح حالی که به زبان نمی‌آورند و با زبان بی‌زبانی می‌گویند و نمی‌توانند به زبان بیاورند و نمی‌توانند بگویند چون ما نمی‌فهمیم، پس نیست. اما واقعیت این است و می‌گویند: چگونه کوه، شعور داشته باشد. مثلاً دیوار، آیا کل دیوارهای یک اتاق، یک وجود واحدند یا هر دیوار یک وجود واحد است؟ و در

هر دیوار آجرهای مختلف و متعدد وجود دارد، آیا هر آجری یک وجود واحد دارد مثل یک آدم است یا اینکه همه آجرها یک وجود واحد هستند. یا اینکه یک کوه به زمین چسبیده است از کجا جدا شود. چگونه اینها را بپذیریم؟ چگونه تفکیک کنیم؟ چیز مشکلی است؛ و اما ما ایشان را همراهی می‌کنیم و می‌گوییم شما راست می‌گویید، خیلی سخت است پذیرش اینکه اشیاء می‌فهمند، کوه می‌فهمد، زمین می‌فهمد، دیوار می‌فهمد، درخت می‌فهمد. اینها خیلی سخت است.

۲- شهادت بعضی از روایات است. آنها می‌گویند روایاتی داریم که شهادت می‌دهند که تسبیح اشیاء همین است که ما می‌گوییم. به عنوان مثال می‌گویند: **پیامبر اسلام (ص)** به یکی از همسران خود گفتند لباس مرا بشوید، یا درخواست کردند لباس مرا بشوید. ایشان گفتند: یا رسول‌الله! دیروز که شسته بودیم. حضرت فرمودند: مگر نمی‌دانید که وقتی لباس کثیف و چرک باشد تسبیح گفتنش قطع می‌شود.^۱ از این روایت برداشت کردند که وقتی لباس تمیز و زیبا باشد، وقتی که انسان به آن لباس نگاه می‌کند، می‌گوید: آفرین، چه لباس قشنگی و خود همین تسبیح است و وقتی که لباس کثیف باشد دیگر ستایش به دنبالش نیست و دیگر این لباس تسبیح نمی‌گوید. این حرف قابل قبول نیست. به فرض که لباس خیلی شیک و نو باشد، وقتی که شخص با دیدن آن بگوید آفرین! این تسبیح خدا نیست، بلکه خیاط را می‌ستاید. اتفاقاً می‌توان از این حدیث اختیار موجودات را فهمید. چگونه وقتی که می‌خواهیم نماز بخوانیم باید با طهارت باشیم و لباسمان تمیز باشد. شما فکر می‌کنید اشیاء عالم، اشیاء قدر، اشیاء آلوده تسبیح می‌گویند؟ از این روایات می‌توان فهمید یک استثنائی وجود دارد. اشیاء آلوده لیاقت تسبیح ندارند و تسبیح آنها قطع می‌شود. بنابراین نمی‌توان این استدلال را پذیرفت و یک مسئله قطعی هم نیست. بعضی از روایاتی که می‌گویند مثلاً امام (ع)^۲ اشاره می‌کنند که صدای شکستن چوبها یا صدای خش خش چوبها با وزش باد، تسبیح است.^۲ یکسری از روایاتی به این شکل داریم در بین روایات **اهل بیت (ع)** که می‌توان از آن استفاده کرد که ظاهر ضعیفی دارند بر دلالت این که این تسبیح، تسبیح حالی است. اما نه قطعی.

دلایل طرفداران تسبیح قالی:

۱- ظواهر قوی قرآن (بررسی چند آیه): اثبات این مطلب با ظواهر قرآن خیلی سخت است؛ چون نص صریح نداریم، که این نص صریح از جهت متن و دلالت ثابت باشد و ثابت کند که تسبیح، تسبیح قالی است. روایات صریح الدلاله داریم. آیات قطعی‌السند هم داریم. اما مشکل روایات این است که دلالتشان صریح است اما سندش قطعی نیست. در بحث احکام اگر روایتی بود ولو اینکه ظن و گمان هم ایجاد کند، می‌توان به همین بسنده کرده و به همین عمل نمود و شارع مقدس هم امضاء می‌کند. به این تعبد می‌گویند؛ یعنی به عنوان مثال شما یک دلیل ظنی دارید، یک روایت ظنی دارید، صحیح‌السند که تسبیحات اربعه یک بار واجب و سه بار مستحب است. حتی اگر سند روایت هم قطعی نباشد، مجتهد مجاز است طبق همین روایت ظنی‌السند، اجتهاد کند و فتوا دهد که یکبار تسبیحات اربعه کافی است. ولو اینکه سند روایت، سند قطعی متواتر نیست و خبر به اصطلاح واحد است. منتهی خبر واحد صحیح‌السند و مسند است. پس در بحث احکام می‌توان چنین کرد چون شارع مقدس (دلیل داریم که) اجازه داده است. اگر غیر از این باشد؛ زندگی به هم می‌ریزد. ما اگر بخواهیم در بحث احکام دنبال روایات قطعی‌السند بگردیم؛ باب دین بسته می‌شود. چون روایات قطعی در بحث احکام محدودند پس شارع مقدس اجازه داده است (که دلیل قطعی هم بر اجازه شارع مقدس داریم) که در بحث احکام، صاحبان نظر بر اساس روایات ظنی‌السند، استدلال کنند. اما اینجا بحث احکام نیست، حکم خمس، نماز و روزه نیست. مسئله اعتقادی است. می‌توان بر اساس روایت ظنی‌السندی که دلالتش قطعی است. ولی سندش قطعی نیست و سندش ظنی است. یعنی نمی‌توان قسم خورد که این روایات به همین شکل و شمایل از معصوم آمده است. گمانی است؛ اما دلالتش و مطلبش صریح و روشن و شفاف است. آیا با این می‌توان گفت دلیل قطعی داریم؟ خیر. چرا؟ چون بحث اعتقادی است. چون در مباحث اعتقادی، یقین ملاک است. باید سند، سند قطعی باشد. در روایات که

۱- تفسیرالمیزان (پیشین)، ج ۱۳، ص ۲۰۵

۲- همان، ذیل صفحه‌های ۲۰۳ و ۲۰۴

بررسی کنیم، روایتی که سندش قطعی و متواتر باشد و دلالتش هم صریح و روشن نداریم که بگویید همه موجودات با شعور تسبیح می گویند.

روایاتی داریم که از جهت دلالت صریحند اما ظنی‌السند هستند و قطعی‌السند نیستند. متواتر نیستند. ممکن است به عکس هم داشته باشیم. روایاتی داریم که سندشان قوی است (نزدیک به تواتر) اما دلالتشان ظنی است. همه آیات قرآن متواترند. اما دلالت آنها قطعی نیست، آیات تسبیح از یک طرف قطعی‌السند هستند اما دلالتشان شفاف و روشن نیست یعنی متنشان، متن صریح نیست. هیچ آیه نداریم که صریحاً گفته باشد: ای مردم بدانید همه موجودات عالم فهم و شعور دارند خودشان را می‌شناسند. حیات دارند. گوش دارند. می‌شنوند مثل خودتان، ما هیچ آیه نداریم و فقط یک ظاهری است، ظاهر ظنی، اما این ظواهر قوی هستند. مثلاً...»

اینکه تسبیح خدا می‌گویند که شما نمی‌فهمید. در جایی دیگر می‌فرماید: «...»^۲؛

ای کوه‌ها و ای پرندگان! با او هم‌آواز شوید و همراه او تسبیح خدا گوید! و آهن را برای او نرم کردیم. مثال دیگر اینکه: «

«^۳؛

ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود، (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد). که در اینجاست که حافظ می‌گوید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند

اگر در این آیه دقت کنید، چند عبارت است که دلالت بر شعور دارند که آنها عبارتند از: «عرضه امانت کردیم و به کوه‌ها گفتیم انتخاب کنید؛ انتخاب نکردند این نشانه اختیار است. به موجود بی‌اختیار که امانت عرضه نمی‌شود، عرضه کردن، ابا کردن، ترسیدن و امانت را قبول نکردن، دلیل بر اختیار است و اختیار، دلیل بر شعور است. موجود بی‌شعور که اختیار ندارد. کلمه ابا» «ابا کردن، خودداری کردن نشانه شعور است. موجود بی‌شعور که خودداری نمی‌کند.»

«از حملش ترسیدند، اینها نشان شعور است. بنابراین اگر انصاف دهیم، می‌بینیم که ظواهر قرآن درست است که ظنی هستند اما قوی‌اند؛ یعنی به این سادگی نمی‌توان دست برداشت. برای رفع ید ظاهر قرآن، باید دلیل قطعی یا (حداقل) شبه قطعی بیاوریم و با دلیل شبه ظنی نمی‌توان ظاهر قرآن را کنار گذاشت. گاهی یکی از ظواهر قرآن با یک دلیل قطعی معارض است. (قرآن هیچگاه با دلیل قطعی معارض نیست ولی) ظاهر آیات شاید با یکی از دلایل قطعی معارض باشد. مثلاً الرحمن علی العرش استوی عرش یعنی تخت و ظاهر آیه این است که خدا بر روی تختش قرار گرفته است و مستلزم پذیرفتن ظاهر این آیه این است که خدا مکان داشته باشد در حالیکه خدا خالق مکان است و مکان ندارد. قبل از اینکه مکانی وجود داشته باشد خدای آفریننده، وجود است. بنابراین به دلیل قطعی عقلی یا به اصطلاح دلیل قطعی بدیهی عقلی می‌گوییم: ظاهر آیه مراد نیست. «و استوی» بر عرش، کنایه است از سیطره ذات اقدس الهی و احاطه امرانه او به عالم وجود.

مثال دیگر: «...»^۴؛ چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده کنی در مقابل آن چیزی که با

دو دستم آفریدم. ظاهر آیه این است که خدا دو دست دارد. خیلی بدیهی است که دست ندارد. آیا خداوند دو دست را نیاز دارد؟

۱- اسراء آیه ۴۴

۲- سباء آیه ۱۰

۳- احزاب آیه ۷۲

۴- ص آیه ۷۵

اگر بگوییم نیاز دارد که می‌شود مطلب فاسد و اگر بگوییم نیاز ندارد می‌شود خلاف ظاهر آیه. کدام یک درست است؟ اولی است که بگوییم خدا به دست نیازی ندارد و این قدرت خداست. اینجاست که نمی‌توان بر ظاهر آیات جمود کرد.

مثال دیگر: «! هر که در این دنیا کور باشد، در آخرت هم کور و

گمراه‌تر است. ظاهر آیه این است که هر که نابینا است در آخرت گمراه است. در حالیکه ما دلیل قطعی داریم بر اینکه انسانهای نابینای مؤمن اهل بهشتند. حتی روایت داریم مؤمنی که خدا چشمش را بگیرد حتماً اهل بهشت است. هم از سیدالشهداء^(ع) روایت داریم، هم از امیرالمؤمنین^(ع) و هم از امام صادق^(ع) که خدا اگر دو چشم بنده مؤمنی را در دنیا از او گرفت، بهشت او قطعی است (اگر ایمانش را حفظ کند). آیا ظاهر آیه با اینها هماهنگ است؟ اصلاً به فرض که این روایت هم نبود. عقل این را قبول می‌کند؟ جرم بنده خدا چه بوده است که کور به دنیا آمده است؟ مگر انسانهای نابینا نمی‌توانند ایمان بیاورند؛ نمی‌توانند حقایق را اذعان کنند پس مجبوریم بالاجبار دست از ظاهر آیه برداریم و بگوییم مراد کوری باطنی است. اگر دو مطلب با هم معارض شد یکی ظنی و یکی قطعی است، شما در تعارض این دو، آیا دلیل ظنی را قبول می‌کنید؟ دلیل ۸۰٪ را انتخاب می‌کنید یا دلیل ۱۰۰٪ را، بچه‌های ممیز هم می‌دانند که دلیل عقلی قطعی را باید مقدم داشت. ظاهر آیه ظنی است دلیل ما قطعی و حتی بدیهی است. چون بعضی از دلایل قطعی نظری هستند و همه نمی‌فهمند ولی یک عالم می‌فهمد اما عوام الناس نمی‌فهمند. اما بدیهی را عوام هم می‌فهمند. اگر دلیل قطعی داشتیم ظاهر ظنی را کنار می‌گذاریم. اما آیا با دلیل ظنی می‌توان ظاهر ظنی را کنار گذاشت؟ خیر؛ این کار را نمی‌توان کرد. صرف این که ما نمی‌فهمیم، اینها دلیل نیست، ما خیلی چیزها را نمی‌فهمیم.

۲- ظواهر قوی روایات: البته روایات محدودی هم ظاهرشان خلاف این نظریه است. اما اکثریت قاطع روایات که فراوان هستند این نظریه را تایید می‌کنند.

نکته: در دلالت روایات یعنی در متن روایات، روایات متعددی داریم که به صراحت می‌گویند: اشیاء از روی شعور و فهم تسبیح می‌گویند. اما هیچ کدام از این روایات به تنهایی سند قطعی ندارند. ولی اگر همین دسته از روایات (منظور آن روایاتی که متن آنها صراحت دارد که تسبیح، تسبیح واقعی است و از روی شعور است) را کنار هم بچینیم آنگاه می‌توان ادعا کرد که سندشان هم قطعی خواهد شد. یعنی یک روایت به تنهایی سند قطعی ندارد، ولی اگر ده تای آنها را کنار هم بچینیم آنگاه می‌توان ادعا کرد و به اعتقاد من چنین چیزی بسیار قریب به یقین است. یعنی روایات قطعی‌الدلاله و ظنی‌السند که وقتی کنار هم چیده شود هم دلالتش قطعی خواهد بود و هم سندش؛ آنگاه باید در مقابل نظریه تسبیح قالی تسلیم شد. یعنی اینکه موجودات از روی قول و گفتار و شعور دارند تسبیح می‌گویند.

این نکته‌ای است که من ندیدم مفسرین در بحثهای تسبیح قالی به آن اشاره کنند، اگر روایات را ردیف کنند و سندش را بررسی کنند. به اعتقاد من خیلی قریب به یقین است که بتوان ادعای تواتر کرد. پس ظاهر روایات قوی است. می‌توان ادعا کرد قویتر از ظاهر آیات قرآن است. حالا کدام یک از دو نظریه تسبیح قالی و تسبیح حالی را بپذیریم؟ تا جائیکه بنده بررسی کردم نظریه تسبیح قالی از قوت خاصی برخوردار است. خصوصاً با موافقتی که با ظاهر آیات قرآن و روایات دارد و بزرگان تفسیر از جمله مرحوم علامه طباطبایی معتقد به نظریه تسبیح قالی هستند. حتی خود صاحب‌نظران ارائه‌کننده تسبیح حالی در آخر بحثشان می‌گویند ممکن است اینهایی که ما گفتیم درست نباشد. اگر به تفسیر نمونه مراجعه کنید، مشاهده می‌کنید بعد از چند صفحه بحث کردن، در آخر می‌گویند نظریه مقابل هم خالی از قوت نیست. نباید دست کم گرفت یعنی با زبان رد و با زبان مبارزه وارد نمی‌شود.

اشکالات نظریه تسبیح حالی:

۱- اسراء آیه ۷۲

۲- مشکات الانوار، ص ۲۷۷ - نشر مطبوعه حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۸۵ ق.

۱- اینکه خلاف ظاهر تمام آیات و اکثر روایات است. این خیلی ضعف بزرگی است. یک وقتی دلیل علمی قطعی داریم؛ می‌گوییم مشکلی ندارد چون دلیل بدیهی عقلی داریم که خدا دست و پا ندارد. حالا ظاهر آیات قرآن هم که باشد مشکلی ندارد. اینجا ظاهر مشکلی ایجاد نمی‌کند و مشکل آنجاست که ما دلیل علمی نداشته باشیم و بخواهیم با دلیل ظنی به جنگ ظاهر قرآن رفت که مشکل و نادرست است. مرحوم علامه طباطبایی هم به این رویه اعتراض دارند. این کار تقریباً ناممکن است. اگر چه می‌شود با بستن چشمها و گوش ندادن به بعضی از چیزها از کنار خیلی از حقایق گذشت؛ مثل جبریها که وقتی به آیات اختیار می‌رسند، نمی‌خوانند و اختیاریها که وقتی به آیات قضای الهی می‌رسند، نمی‌خوانند. اما اینکه بخواهیم در این موضوع توجه به ادله کنیم و سپس قول حالی را برگزینیم، باید از هفتاد خوان رستم گذشت و نادیده گرفتن اینها دشوار است. البته روش علامه (رضوان الله علیه) در بحث تفسیر قرآن اینست که تا جایی که راه دارد به ظواهر قرآن اهمیت می‌دهند. نکته دیگر اینکه شما برای ورود به منزلی از درب وارد می‌شوید و از پشت خانه که وارد نمی‌شوید پس قرآن بایی دارد؛ که باب ورود قرآن ظاهرش است. گاهی دلیلی داریم که آن ظاهر را نفی می‌کند، ما هم ظاهر را رها می‌کنیم. به طور مثال قرآن می‌فرماید: «

...! هر کس مؤمنی را عمداً بکشد جزایش دورخ است، جاودانه در آن خواهد سوخت. ظاهر

آیه این است که سزای کشتن عمدی انسان مؤمن، دوزخ ابدی است. اما روایت داریم که می‌گوید^۲ اگر انسان مؤمن را به جرم ایمانش بکشند (این در آیه ذکر نشده و ظاهر آیه هم این را گواهی نمی‌کند. چون قتل نفس مؤمن به دو صورت ممکن است عمدی اتفاق افتد. یکی اینکه شخصی با مؤمنی دعوا کند و ناخواسته غضب کند و او را بکشد نه به خاطر مسلمان بودن و صورت دوم اینکه بگوید من به خاطر ایمانت تو را می‌کشم و اگر دست از ایمان برداری کاری به کار تو ندارم و این هم قتل عمدی است) مشمول عذاب ابدی است و در شکل اول هم شخص به جهنم می‌رود. اما خلود در نار در روایات برایش ثابت نشده است. اگر طرف مؤمن باشد. ظاهر آیه مطلقاً کشته مؤمن، چه کشته‌ای که به خاطر اعتقاد مؤمن، مؤمنی را بکشد و چه کشته‌ای که به خاطر موضوع دیگری مؤمنی را بکشد هر دو تا در آتش جاودانند، این ظاهر آیه است و شما همین را می‌فهمید. اما روایت می‌گوید مراد آن کسی است که مؤمنی را به خاطر ایمانش بکشد، آن در آتش جاودانه است. پس اینجا دست از ظاهر آیه برمی‌داریم. چون روایت آن صلاحیت را دارد که ظاهر را مقید کند و مطلق را از اطلاق در آورده است. ولی وقتی حداقل چنین دلیلی نداشته باشیم، رفع ید از ظاهر قرآن بی‌دلیل است.

۲- ستایش به زبان بی‌زبانی حمد است نه تسبیح: اینها می‌گویند وقتی به عالم نگاه کنید به زبان بی‌زبانی خالق خود را ستایش می‌کند. ما اشکال می‌کنیم که منظور از ستایش که می‌گویید چیست؟ ترجمه‌اش حمد است یا تسبیح؟ این چیزی که شما می‌گویید حمد است. وقتی یک تابلوی نقاشی، نقاش خود را ستایش می‌کند، می‌گوید نقاش من هنرمند است، عالم است، علم نقاشی دارد، رنگ شناس است و نمی‌گوید نقاش من ترسو نیست، بزدل نیست، بخیل نیست، تسبیح که نمی‌کند و گفتیم تسبیح یعنی پیراستن از صفات ناپسند، پس وقتی شما می‌گویید: وقتی که انسان نگاه به آفرینش می‌کند با زبان بی‌زبانی ستایش می‌کند این حمد است و تسبیح نیست. در حالیکه قرآن می‌فرماید هم تسبیح می‌گویند هم حمد می‌گویند. «...»

«این دلیل شما فقط حمد را توجیه می‌کند. تسبیحش چه می‌شود؟ سجده‌اش چه می‌شود؟ انابه‌اش چه

می‌شود؟ آیا می‌توان گفت: سجده حالی، انابه حالی، اطاعت حالی، کراهت حالی؟ خیر نمی‌توان توجیه حالی کرد. نمی‌توان گفت حال این کوهها نشان می‌دهد که دارند سجده می‌کنند، حال این کوهها نشان می‌دهد که دارند انابه می‌کنند. تسبیح خدا اینگونه است: «...» «فرزندی نیاورده است و زاده نشده است،»

شهادتی می‌دهد؟ شما وقتی به کوه و درخت و ... نگاه می‌کنید، می‌گویید تبارک الله! علم و قدرت خدا را می‌فهمید. اما اینکه شریک و فرزندی ندارد و فرزند کسی نیست را نمی‌فهمید، سجده را که نمی‌فهمید و نمی‌توانید توجیه کنید. در قرآن سجده و

۱- نساء آیه ۹۳

۲- اصول کافی، ج ۷، ص ۲۷۵

انابه را هم نسبت داده است. انابه یعنی گریه و زاری و تصرع کردن ما وقتی به کوه نگاه می‌کنیم این کوه با زبان بی‌زبانی خدا را ستایش می‌کند این حمد است، سجده و انابه آن را چگونه می‌فهمیم؟ اینکه مطیع خداست را چگونه بفهمیم؟ پس به جنگ ظواهر رفتن، رستم دستان را هم به خاک می‌اندازد. به سادگی نمی‌توان با این دلایل به جنگ ظواهر قوی قرآن رفت. مثلاً:»

«...! خدا سپس به آسمان پرداخت در حالی که گاز بود،...»

«؛ خداوند به آسمانها و زمین گفت: به فرمانبرداری خدا درآیید از روی رضایت یا از روی کراهت. گفتند

ما از روی اطاعت فرمانبرداریم. در این آیه چند کلمه است که دلیل شعور است:» «؛ بیایید، بیایید را به موجود باشعور

می‌گویند.» «؛ بارغبت، رغبت مربوط به موجود باشعور است.» «؛ ناخواست، ناخوشایند، کراهت مربوط به موجود

باشعور است نه موجود بی‌شعور.» «؛ جواب دادند. پس در یک آیه یک خطی، سه الی چهار دلیل شعور دارید. چگونه

می‌خواهید اینها را کنار بگذارید یا چگونه می‌خواهید توجیه کنید که اینها حالی هستند؟ امکان ندارد. از یکی عقبه اگر عبور

کنید، عقبه دوم گیر می‌افتید و اگر از دومی عبور کردید در عقبه سومی گیر می‌افتید. پس ستایش به زبان بی‌زبانی، حمد است.

شخصی گفته بود: ای سقف خانه هر وقت خواستی فرود بیایی؛ حاضری مرا خبر کنی که من بیرون بروم، سقف گفت: باشد و بعد

از چندروزی سقف ترک خورد و او گل درست کرد و ترکها را پوشاند و بعد از چند روز سقف خراب شد روی سرش و زخمی شد

و استخوانهای او شکست. او به سقف گفت: ای سقف بی‌وفای بدقول، مگر قرار نبود به من خبر بدهی، گفت: خبر دادم؛ گفت: چه

وقت؟ گفت: یاد است آن روز که دهان باز کردم و فریاد زدم برو کنار می‌خواهم بیایم پایین، تو گل زدی توی دهنم. آقایون

نظریه تسبیح حالی این را می‌گویند که تو چشم را باز کن، داری تسبیح موجودات را می‌بینی، عبارات قشنگ است و پذیرش آن

آسان، ولی همانطور که راحت‌طلبی در علم باعث توقف می‌شود. و بگوییم ما به آخر خط علم رسیدیم و دیگر پیشرفت نمی‌کنیم.

امیرالمومنین^(ع) فرمودند: «الاعجابُ يَمْنَعُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ»؛ اینکه خودت را بزرگ بینی دیگر چیزی یاد نمی‌گیری؛ مانع زیادی

است. همیشه باید احساس کنی هیچ چیز نیستی و هنوز اول خط حرکت هستی. همانطور در تفسیر قرآن هم اگر به معانی پایین

قناعت کنیم و به خاطر سختی فهم بگریزیم درب قرآن را به روی خودمان بستیم. باید با ابزار ایمنی از این قله رفت بالا، اگر

بدون طناب و بدون ریسمان عترت باشیم خطر سقوط کردن وجود دارد. ولی می‌شود از کوه بالا رفت. پس چرا این همه روایات را

نادیده می‌گیریم به صرف اینکه پذیرش این حقایق خیلی مشکل است و تن دهیم به پذیرش حقایقی که شعارگونه‌تر است و با

ادبیات بیشتر هم‌خوانی دارد و مردم هم زودتر قبول می‌کنند قانع می‌شوند. این بد است و نباید با کرائم قرآن اینگونه برخورد

کرد. گذشت زمان و پیشرفت علوم ثابت کرد، بسیاری از ظواهر قرآن را که بزرگان ما می‌ترسیدند به خاطر صعوبتش بپذیرند، علم

ثابت کرد از جمله شعور حیوانات که صریحاً در قرآن آمده است. از جمله همین که آصف برخیا تخت بلقیس را در یک

طرفه‌العینی آورد، علم این حقیقت را پذیرفته است که امر شدنی است. ما نباید به خاطر اینکه مسئله صعوبت دارد و فهم ما یاری

ندارد، از آن بگریزیم.

۳- سجده موجودات چگونه توجیه می‌شود؟» «، بعضی‌ها، نجم را ستاره ترجمه کردند و

بعضی‌ها رویدنی. عرب به این دلیل به ستاره نجم گفته است که مثل رویدنی که از زیر زمین غایب است و پیدا می‌شود از

گوشه افق یک وقت ظاهر می‌شود. (کوکب هم می‌گوید) جمع آن هم نجوم است، آیاتی که می‌گویند: «...»

«...»، کوهها چگونه سجده می‌کنند؟ (البته بعضی‌ها گفته‌اند: سجده موجودات، سجده تکوینی است؛ یعنی

۱- فصلت آیه ۱۱

۲- بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۱۶ _ نهج البلاغه، حکمت ۱۶۷

۳- الرحمن آیه ۶

۴- حج آیه ۱۸

تذلل)، آیه ۱۸ سوره حج صریح‌ترین آیه در مورد سجده موجودات است: «

«؛ آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمینند برای خدا سجده

می‌کنند؟! و (همچنین) خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبنندگان و بسیاری از مردم! اما بسیاری (با ندارند، و) فرمان عذاب درباره آنان حتمی است و هر کس را خدا خوار کند، کسی او را گرامی نخواهد داشت، خداوند هر کار را بخواهد (و) صلاح بداند) انجام می‌دهد. بعضی گفته‌اند: مراد سجده تکوینی است، سجده تکوینی یعنی چه؟ یعنی ذلت و تواضع اشیاء در مقابل اوامر الهی، به هر شکلی که خداوند آنها را مقرر کرده، به همان شکل قرار می‌گیرند؛ خدا صلابت به آنها داده، صلابت دارند؛ نرمی به آنها داده، نرمی دارند؛ شکنندگی داده، شکنندگی دارند؛ انعطاف داده، انعطاف دارند، در مقابل عوامل علی و معلولی خاضعند. در مقابل خواسته و اراده خدا، تذلل دارند. پذیرش این تفسیر چند مشکل دارد: ۱- ما نمی‌توانیم به تذلل بگوییم سجده، خیلی مشکل است. تعبیر به سجده یک تعبیر خلاف ظاهری است. ۲- آخر آیه این سجده را از کثیری از مردم برمی‌دارد، می‌گوید: کثیری سجده نمی‌کنند. اگر این تذلل بود کفاری هم که سجده نمی‌کنند مواد بدنشان و اعضا و سلولهایشان این تذلل را دارد، سجده تکوینی به این معنا را دارد چون آنها مقهور اراده الهی‌اند. ما آیه را اینگونه می‌فهمیم و برای خدا سجده می‌کنند، منتها این آیه قابل تخصیص است همان طور که در روایت گفتیم پیراهن وقتی چرک شد تسبیحش قطع می‌شود، از اینگونه روایات فهمیده می‌شود که اشیاء آلوده تسبیح نمی‌گویند، از همین می‌توانیم بفهمیم که این تسبیح از روی شعور است، تسبیح قهری نیست. این آیه هم می‌خواهد بگوید همه‌ی موجودات، کوهها و درختها تسبیح می‌گویند، الا انسانهای بد و انسانهای منفی.

به تسبیح خدای لاشریکند

سحر گنجشککان در جیک جیکند

اشعاری که دیده‌اید بزرگان ما گفته‌اند، مثل شعر معروف مثنوی:

با تو می‌گویند روزان و شبان

جمله ذرات در عالم نهان

با شما نامحرمان ما خامشیم

ما سمیعیم و بصیریم و باهشیم

غل غل اجزای عالم بشنوید

از جمادی سوی جان جان شوید

وسوسه‌ی تأویل‌ها بزدایدت

فاش تسبیح جمادات آیدت

سؤال: بگویید: آقا این چه حرفی است که می‌زنید مثلاً خورشید کروی است، چگونه سجده می‌کند؟ انسان مستوی‌القامه است، می‌ایستد می‌شود قیام؛ کج می‌شود، می‌شود رکوع و سر روی مهر می‌گذارد می‌شود سجده؛ درخت چگونه سجده می‌کند؟ اگر درخت بخواهد سجده کند باید ریشه‌اش را بکنند، آن وقت سجده می‌کند؛ اره بزنند کمرش را ببرند وقتی خورد زمین می‌گوئیم سجده کرد؛ درخت ایستاده چگونه سجده می‌کند؟ شیء کروی چگونه سجده می‌کند؟ ببینید سجده یک حقیقت دارد و یک ظاهر، بعضی از سجده‌ها فقط ظاهر دارند، حقیقت ندارند. شخصی در حال سجده است اما باطنش حقیقت سجده را ندارد، چون حقیقت سجده تذلل و خاکساری و احساس و اعتراف به حقارت در پیشگاه خداست. گفتند: وقتی سجده می‌کنید دست‌ها موازی گوش‌ها باشد و در زنان به این شکل باشد، برای اینکه آن روح تذلل را ایجاد کند پس حقیقت سجده، تذلل است، بعضی‌ها سجده می‌کنند اما در واقع حقیقت سجده را ندارند.

با آن چه کنی چو نفس کافر داری

گیرم که تمام مصحف از برداری

آن را به زمین بنه که در سر داری

سر را به زمین چو می‌نهی بهر نماز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال این بود که اگر بخواهیم بگوئیم سجده موجوداتی مثل خورشید، ماه و سایر ستارگان و درختان سجده واقعی است، این چگونه امکان دارد؟ در حالیکه سجده کردن عبارت از این است که انسان دست‌ها و پاها را روی زمین قرار دهد و پیشانی را بر خاک بگذارد و این کار برای اشیائی مثل درخت و خورشید و ستارگان و غیره امکان ندارد. عرض کردیم سجده یک ظاهری دارد و یک باطن و حقیقتی. ظاهر سجده برای موجودات متفاوت است، حتی ممکن است در انسان‌ها هم متفاوت باشد کما اینکه در بنی‌اسرائیل سجده بر شقیقه راست و چپ بوده است نه بر پیشانی، اما حقیقت سجده چیز دیگری است و آن عبارت است از احساس کوچکی کردن در مقابل ذات اقدس الهی. خورشید، درختان و سایر موجودات، درست است که نمی‌توانند مثل ما سجده کنند اما اگر نتوانستند مثل ما سجده کنند حقیقت سجده برای آنها امکان دارد یعنی آنها می‌توانند حقیقتاً سجده کنند؛ یعنی خورشید و ماه و درخت و سایر اجرام آسمانی در یک شرایطی، در یک حالت تذلل و نهایت کوچکی در پیشگاه خدا قرار می‌گیرند، این می‌شود سجده آنها. بنابراین این سجده‌ای که در آیات اشاره شده حقیقت سجده است که می‌دانید صحت نماز و عبادت به مساعد بودن شرایط ظاهرش است، مثلاً اگر شما نماز بخوانید و بر مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است، سجده نکنید، ظاهر سجده شما خراب می‌شود اما حقیقت سجده خشوع است لذا اگر صورت نماز شما درست باشد نمازتان صحیح است یعنی رفع تکلیف از شما خواهد شد اما اگر خشوع در آن نباشد قبول نیست یعنی من سجده کردم، رکوع کردم نماز خواندم، قیام، لباس طاهر، مکان غیرغصبی، مکان مباح و همه شرایط نماز هم جور بوده اما خشوع نداشتیم، نماز صحیح است؛ چون صحت ارتباط دارد با ظاهر و صورت اعمال. اما قبول نیست چون قبولی ارتباط دارد با حقیقت عمل، حقیقت نماز چه بود؟ خشوع، حقیقت نماز انکسار و شکستگی در مقابل خدا بود، استکانت در پیشگاه حق بود اینکه موجود نباشد نمازتان قبول نیست چون هدف نماز این است. مثل دارویی که استاندارد است و ظاهرش هم درست است ولی فاسد شده وقتی می‌خوری اثر ندارد خنثی شده، قابلیتش را از دست داده است، نماز بی‌خاصیت هم همین است صورتش درست است، ارکانش صحیح است، قرائتش درست است اما حقیقت ندارد یعنی فرد در حال سجده است اما در فکر بزرگی کردن و برتری‌جویی و علو و اینهاست. این سجده، حقیقت سجده ندارد. برخلاف موجودات دیگر نمی‌توانند سجده به شکل و صورت ما بروند اما حقیقت سجده برایشان امکان دارد، حقیقت سجده خشوع است، پس محال نیست؛ یعنی محال نیست که اشیا بی‌جان هم در مقابل ذات اقدس حق سجده کنند.

۴- (اشکال چهارم به نظریه تسبیح حالی این است)، که شما می‌گویید: اشیا به زبان بی‌زبانی ستایش می‌کنند، ما این را می‌فهمیم مثلاً وقتی می‌گوییم عظمت کوه، برای همه قابل فهم است، عظمت درخت و اینکه درخت عجیب است و اینکه از زمین شوره‌زار گل خوشبو بیرون بیاید، شما یک شاخه گل را در زمین بدبو و لجن‌زار بکارید گل معطر می‌آورد، این عجیب نیست، این را که همه می‌فهمند. اگر تسبیح این باشد قرآن باید می‌فرمود: همه تسبیح می‌گویند و شما دارید می‌بینید؛ چون ما این نوع تسبیح را می‌بینیم. اما قرآن می‌فرماید: «...»

مگر اینکه خدا را تسبیح می‌گوید ولی شما نمی‌فهمید. آن آقای که نظریه تسبیح حالی را دارد می‌گوید: شما می‌فهمید، چون کوه و درخت و دریا و ستارگان و اجرام، همه دارند تسبیح می‌گویند و می‌گویند: آفرین به خالق ما، خوب این که همه می‌فهمیم، این آیه دارد می‌گوید: شما نمی‌فهمید، پس تسبیح دیگری است. جوابی که آقایان دادند گفتند که نه اتفاقاً ما هم همین را می‌گوییم شما که نمی‌توانید به همه اسرار اشیا پی ببرید، شما که نمی‌توانید اسرار نهفته در الکترون‌ها و اتم‌ها و عظمت کهکشانها و ... را ببینید پس شما هم همه‌اش را نمی‌فهمید. می‌گوییم: اتفاقاً این را نمی‌توانید از مردم عوام سلب کنید و بگویید: مردم عوام نمی‌فهمند، دانشمندان می‌فهمند آیا اینکه انسان از خاک به این صورت آفریده شود نیاز به دانش فنی دارد؟ این که همه عوام تعجب می‌کنند، برای عامی شگفت‌آور است، برای دانشمند شگفت‌آورتر است، چه بسا برعکس شود یک سری از دانشمندان ملحد

وقتی به علل اشیا می‌رسند شگفتیشان کم می‌شود و ملحد می‌شوند، خیال می‌کنند علل مادی دارد. اما عوام‌الناس بیشتر شگفت‌زده می‌شوند، بیشتر به دیده عظمت نگاه می‌کنند. این که از خاک بی‌بو، گل خوشبو بروید، نیاز به دانش فنی ندارد، همه می‌فهمند شما نمی‌توانید بگویید عوام‌الناس نمی‌فهمند، قرآن هم گفته است: «این حرف، حرف درستی نیست. بالاخره در این یک نوع تناقض وجود دارد از یک طرف بگویید با زبان زبانی دارند خدا را تسبیح می‌گویند و از طرف دیگر بگویید همه نمی‌فهمند. بالاخره می‌فهمند یا نمی‌فهمند؛ اگر می‌فهمند پس این» «چیست؟ و اگر واقعاً همه نمی‌فهمند چگونه با زبان بی‌زبانی تسبیح می‌گویند، این زبان بی‌زبانی برای کیست؟ فقط برای چهار تا دانشمند، این نشد. این توجیه، توجیه خوبی نیست.

۵- اسناد امور دال بر شعور به اشياء مثل طوع، کره، ابا، اشفاق، عرضه و انتخاب، سجده، انابه، قنوت و اطاعت و ... اینها چه توجیهی دارند؟ گفتیم که در قرآن کریم یک امر دیگری غیر از تسبیح هم به اشياء نسبت داده شده که این‌ها همه دلیل شعور است، «طوع» یعنی کاری را از روی میل و رغبت انجام دادن. در مورد موجود بی‌شعور که نمی‌توانیم بگوییم مثلاً این دیوار از روی طوع و رغبت این جا ایستاده است، حتماً باید شعور داشته باشد که رغبت هم داشته باشد، «کرها»، کراهت یعنی اینکه انسان یک فعلی را از روی ناخوشایندی انجام دهد، این هم دلیل شعور است. «ابا» یعنی خودداری کردن از پذیرش که این هم دلیل شعور است. «اشفاق» یعنی نگران بودن این هم دلیل شعور است. عرضه و انتخاب:»

«...!» ما امانت را به آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم تا به اختیار انتخاب کنند. این هم دلیل شعور

است. سجده، انابه یعنی بازگشت و تضرع به درگاه خدا. قنوت یعنی فرمان‌برداری؛ اینها همه دلیل بر شعور اشیا است. شما تسبیح را می‌گویید حالی، حمد و سجده را چه می‌کنید؟ سجده را می‌گویید تکوینی، انابه را چه می‌کنید؟ می‌گویید انابه تکوینی؟ این را نمی‌شود گفت، می‌گویید انابه حالی؟ این را هم نمی‌شود گفت. اطاعت و رغبت و فرمان‌برداری را چه می‌کنید؟ دیگر از همه اینها نمی‌توانیم با زبان توجیه رد شویم. این هم یکی دیگر از ایرادهایی که واقعاً بر نظریه تسبیح حالی وارد است و همین‌ها باعث شده است که صاحب‌نظران در این عرصه خودشان در آخر بگویند: بالاخره ما به حرف خودمان مطمئن نیستیم. به نظر ما اینگونه است؛ یعنی خودشان هم به حرف خودشان اطمینانی ندارند. در جایی علامه طباطبایی تیشه را زدند بیخ ریشه، گفتند: در هر چیزی که وجود راه یافته، شعور هم به همان اندازه راه یافته. البته بگذارید قبل از این که وارد این بحث شویم من به این مسئله پاسخ بدهم، ببینید حالا ما آمدیم و پذیرفتیم، این دیوار کجایش شعور دارد، مثلاً سرش کجاست؟ دست و پایش کجاست؟ از روشهای علامه طباطبایی (رضوان علیه) احترام به علوم جدید است، گاه‌گاه دیده می‌شود که در بحثهای تفسیری و فلسفی خود با استناد به یافته‌های قطعی علوم جدید نظرات مفسرین و فلاسفه را رد می‌کنند و این خیلی ارزشمند است. مثلاً در مورد دحوالارض، به یافته‌های اخترشناسی استناد کردند و حقیقت آن را بیان کردند.^۱ ایشان می‌گویند: در هر کجا که وجود راه پیدا کرده، شعور هم راه پیدا کرده. امروز بسیاری از دانشمندان شیمی دارند به این سمت می‌روند و تحقیق می‌کنند که الکترونها شعور دارند. تحقیقی که آقای پاولی کردند، مقاله‌ای نوشتند و جایزه بین‌المللی هم گرفتند. ایشان اثبات کردند که الکترونها موجودیت خود مطلع‌اند؛ بنابراین اگر ما بخواهیم برای این دیوار شعوری در نظر بگیریم، ذره ذره‌اش شعور مجزایی دارد، هر ذره‌ای یک شعوری برای خود دارد. چطور در بدن شما هر سلولی، موجودی جداست از سلول دیگر. الان شما که اینجا نشسته‌اید کلی از سلول‌های بدن‌تان در طول یک ساعت مردند، کلی هم سلول جدید تولید شده‌اند. هر سلولی برای خودش یک موجود مستقل زنده است. عین همین را می‌توانیم بگوییم که هر اتمی، هر الکترونی، هر مولکولی برای خودش یک موجود باشعور است، بنابراین این مسئله حل می‌شود که سرش کجاست و انتها و ابتدایش کجاست؟ حالا این کوه کجایش باشعور است؟ کجایش می‌فهمد؟ حداقل این را می‌توانیم بگوییم با این که بالاتر از این هم محال نیست، شما ببینید سلولهای ما دانه دانه شعور دارند،

۱- احزاب آیه ۷۲

۲- تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ذیل آیه «وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» (نازعات آیه ۳۰)

این سلولهایی که هر کدام یک شعور مستقل دارند، جمع که می‌شوند، می‌شوند یک عضله، این عضله دوباره یک مأموریت مستقل، یک شعور دیگری، یک روح اضافه‌ای دارد. دوباره چند عضله می‌شوند یک دست؛ می‌شوند یک ارگان در بدن؛ درست مثل یک کشور که یک رئیس جمهور دارد، بعد استاندارها، فرماندارها و هر کدام هم مسئولند و فرمانده، منافاتی هم ندارد. یعنی شما که این جا نشسته‌اید یک روح حاکم بر تمام بدنتان است؛ دوباره هر سلول روح جداگانه‌ای دارد؛ هر ارگانی از ارگانهای شما روح جداگانه‌ای دارد؛ هر یک از سلولهای قلبی شما یک روح دارند و کل قلبتان هم یک روح دارد؛ دوباره کل بدنتان هم یک روح دارد، این منافاتی ندارد و این نیست که ما گیر می‌افتیم که حالا کجا دستش است؟ کجا پایش است؟ اشکالی ایجاد نمی‌کند. خیلی از دانشمندان هم این را گفته‌اند حتی با استقبال مجامع علمی هم روبرو شده‌اند. یکی از برنامه‌های شبکه سلام که جهانی است همین بوده، آقای دکتر صحاف چند جلسه درباره با اثبات شعور الکترونها و آزمایشاتی که نشان می‌دهد الکترونها شعور دارند، بحث کردند. پس برای اینکه زمینه ذهنی آماده شود که چیز محالی نیست، علامه می‌گویند: در هر چیزی وجود راه پیدا کرده شعور هم به همان اندازه را پیدا کرده، حالا ما آمدیم با یک زبان ساده‌ای این نظر علامه را اثبات کنیم، ببینید ضد موت که به معنای مرگ است، چیست؟ حیات است (یک معادله ریاضی که ما این معادله را مرحله به مرحله می‌رویم تا به مطلوب برسیم)، حیات مساوی با شعور است، پس این طرف می‌توانیم بنویسیم شعور، نتیجه این می‌شود که موت مساوی است با عدم شعور. موت مطلق یعنی عدم (مرگ نسبی این است که ما می‌میریم ولی مرگ نیست این انتقال از حیات به حیات دیگر است، مادی‌ها می‌گویند: با مردن، عدم می‌شویم، ما می‌گوییم: نه این مرگ مطلق نیست مرگ نسبی است از حالی به حالی می‌رویم اما مرگ مطلق یعنی عدم یعنی هیچ) که در آن جا موت مقابل حیات بود این جا عدم در مقابل حیات می‌آید، کلمات را عوض کنید پس وجود می‌شود مساوی با حیات چون عدم ضد حیات است، اگر عدم ضد حیات است مساوی با حیات چه می‌شود؟ می‌شود وجود. حالا چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ حیات مستلزم شعور است، که آن بالا گفتیم حیات مساوی با شعور است پس وجود هم مساوی با شعور است. من به گونه‌ای دیگر این مسئله را حل می‌کنم. موت با حیات تعارض دارد، حیاتی که مساوی با شعور است؛ چون وقتی می‌گوییم یک چیزی زنده است یعنی شعور دارد. مورچه زنده است، درخت زنده است ولی مثلاً سنگ علی‌الظاهر زنده نیست. پس وقتی اسم حیات را می‌بریم شعور دارد. موت به معنای مطلق هم یعنی عدم، این طرف می‌شود عدم و آن طرف می‌شود حیات مساوی با شعور، از شعور می‌توانیم به وجود تعبیر کنیم، درست است؟ چون حیات، حیات موجود است و در مقابل عدم است، این طرف هم عدم می‌شود، پس وجود می‌شود مساوی با شعور یا به عبارت سوم شما موت را جلوی حیات بگذارید همین موت را می‌توانید تفسیر کنید به عدم و همین حیات را هم تفسیر کنید به شعور. از معادله جدید نتیجه می‌شود که این طرف می‌شود عدم و آن طرف می‌شود شعور، یعنی عدم ضد شعور، به قول اهل منطق عکس مساوی چه می‌شود؟ می‌شود وجود مساوی با شعور. حرف علامه درست است، هر چیزی که در آن وجود راه پیدا کرده شعور هم راه پیدا کرده. پذیرش این حقایق بسیار مشکل است اما ما نباید به صرف این که مشکل است و ما نمی‌توانیم بفهمیم از آن فرار کنیم. زمانی در کتاب ریاضیات که ما قبل از انقلاب می‌خواندیم که الان نمی‌دانم هست یا نیست نوشته بود بعضی از قبایل سرزمین آفریقا که جهانگردها به سراغشان می‌رفتند، بعد جهانگردها با مترجم‌هایی که داشتند صدایشان می‌زدند و می‌گفتند تا ۱۰ بشمار، او هم از یک تا پنج که می‌شمرده ۶ را بلد نبوده و فرار می‌کرد. باسوادترینشان تا ۱۰ بلد بوده بشمارد. حالا اگر ما چیزی بلد نبودیم باید فرار کنیم یا بایستیم بگوییم: آقا یادمان بده؟ ای سفره باز الهی به ما آموزش بده ما کوچکیم، ما حقیریم و نمی‌توانیم همه چیز را بفهمیم. ما از حقایق بلند متعالی بگریزیم برویم سراغ حقایق قابل هضم شعارگونه که می‌شود اینگونه توجیهش کرد، این کار درستی نیست در آینده دانش پیشرفت می‌کند، این حقایق به صورت بدیهی خواهد شد بعد نسل‌های آینده همان نگاهی که امروز اخترشناسان به امثال بطلمیوس می‌کنند به عنوان جاهل‌های عالم‌نما همان نگاه را به ما خواهند کرد، ما را مسخره هم خواهند کرد، می‌گویند: اینها خودشان را مفسر می‌دانستند و در مقابل این سفره باز چشمشان را بسته‌اند. چرا ما این حقایق مجانی را قبول نمی‌کنیم؟ گاهی وقت‌ها یک چیز گران‌قیمت از بس مجانی است که آدم باورش نمی‌شود. این‌ها گنج‌های آشکار قرآن است، گنجی است که نیاز به حفاری هم ندارد. بلکه بعضی از حقایق قرآن تفسیر می‌خواهد باید این زمینه حفاری عمیق شود ولی بعضی از آن‌ها آشکار است و برای همه است، چرا می‌رویم در کنار گنج آشکار حفاری می‌کنیم و بیهوده زحمت برای خودمان درست می‌کنیم؟ قرآن

دارد می‌گوید: همه چیز تسبیح می‌گوید، همه چیز سجده می‌کند، آرام آرام دانش بشری هم دارد ثابت می‌کند. دیدید دیروز آیات قرآن می‌گفت: مورچه با سلیمان سخن گفت، هدهد احتجاج کرد و خبر از بت‌پرستی قوم سبا آورد، سلیمان از او حجت خواست، اما بعض فلاسفه ما با الهام گرفتن از فلاسفه یونان آمدند توجیهش کردند و گفتند: نه حیوانات شعور اختیاری ندارند، شعور غیرغریزی ندارند، ادراکاتشان در حد غرایز است، تمام این آیات را هم نادیده گرفتند. حتی فردی گفته: نمله اسم قوم ضعیفی بوده و خدا مردم را به نمله تعبیر کرده، هدهد هم اسم پرنده نبوده یکی از مأموران سلیمان بوده که اسم هدهد رویش گذاشته بودند، اینگونه با قرآن برخورد کردن نتیجه این می‌شود.

اشیاء عالم روح دارند: ببینید حیات ما به روح ماست. ادراک از کدام ناحیه است؟ ما با چشم می‌بینیم، آیا مغز ادراک می‌کند؟ ما وسیله بودن مغز را منکر نیستیم ولی روح به وسیله مغز و به ابزار چشم می‌بیند، مدرک نهایی روح است، مدرک نهایی علوم روح شماسست نه مغز شما. مغز ابزار فهمیدن است والا چگونه می‌توانیم معتقد شویم که مثلاً حافظه این است؟ معلومات مجرد است، چون علم مادی نیست، علم که اتم و الکترون و روح و اینها که نیست، خطوط هم که نیست، چیست که در مغز شما ثبت می‌شود؟ می‌توانیم اشیاء مجرد غیرمادی را محصور کنیم در اتاقک‌های حافظه، اصلاً این امکان دارد، مگر مغز آدم CD است؟ چه کسی تا حالا توانسته اثبات کند که در سلول‌های مغز یک دانشمند چیزهایی ریزی ثبت شده که مغز جاهل ندارد، مثل یک CD که یک تکه اش پر شده، اصلاً هیچ کس چنین چیزی را ثابت نکرده است، الان مغز اینشتین موجود است اینقدر دانشمندان کار کرده‌اند هیچ چیز پیدا نکرده‌اند. اتاقک حافظه چیست؟ مگر شما میز و صندلی می‌خواهید پنهان کنید؟ آن چیزی که حقایق مجرد را می‌گیرد روح وجود مجرد است و وجود مجرد روح است. روح است که حامل حقایق است بنابراین معرفت ما و ادراک ما به واسطه روح ماست، یعنی اگر روح ما برود حتی سلول‌های مغزی ما تا چند لحظه بعد از مرگ زنده باشند هیچ ادراکی نداریم. خوب این از تفاوت‌های اساسی فلسفه الهی با فلسفه مادی است، همانطور که تشخیص ما هم به روح ماست، بدن ما مرتب عوض می‌شود، سلول‌هایمان عوض می‌شود، همان انسان بیست سال پیش هستیم، شخصیت ما همان شخصیت است، این وحدت شخصیت دلیل بر اصالت روحی ماست، جسم ما اصالت ندارد و فرع است اما سایر اشیاء هم روح دارند و چون روح دارند شعور دارند. [من فکر می‌کنم یک اتفاق مبارکی در حال وقوع است تلاقی دانش تجربی، (همین دانش حسی که ما تحقیرش می‌کنیم) با حقایق معنوی اسلام، امروز روزگاری است که دنیای علم با همه لنگی و ناتوانی که دارد پرده‌هایی را کنار زده که حقایق قرآن اثبات شده است و این امر مبارکی است و ما نباید این را دست کم بگیریم]. قرآن می‌فرماید: «...»

«...»^۱؛ خورشید و ماه و ستارگان مسخر امر خدا هستند. قرآن می‌فرماید: «...»

«...»^۲؛ روح از امر خداست. اگر یادتان باشد قبلاً گفتیم که خدا دو نوع مخلوق دارد (مخلوق به معنای عام)، یکی از سنخ

خلق است که تدریج و زمان در آن راه دارد، مکان دارد، «...»^۳؛ خدا آسمانها و زمین را

در شش روز آفرید. مثل آفرینش انسان مدت‌دار و زمان‌دار است، تدریج دارد، مکان دارد اما خدا یک مخلوق دیگر (به معنای عام) دارد که به آن امر می‌گویند که نه زمان دارد و نه مکان، ناگهانی و آنی است: «

«...»^۴؛ فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود باش» آن نیز بی‌درنگ موجود

می‌شود. زمان و مکان ندارد، تدریج ندارد بعد می‌گوید: «...»^۵؛ روح از سنخ امر است. پس دقت کنید

ببینید روح از وادی امر آمده است. قرآن می‌گوید: امر آسمانها را به آنها وحی کردیم. یک جا می‌گوید روح را وحی می‌کنیم و یک

۱- اعراف آیه ۵۴

۲- اسراء آیه ۸۵

۳- اعراف آیه ۵۴

۴- یس آیه ۸۲

جا می‌گوید امر را وحی می‌کنیم معلوم است آسمان‌ها روح دارند. اشیاء و اجرام روح دارند. به این آیات دقت کنید:»

«...! آسمان و زمین به امر خدا قیام کرده است.»...»^۱؛ خدا

وحی کرده است به هر آسمانی امر آن را. آنجا می‌فرماید:»

«...! ما را روحی را که از امرمان است به تو وحی کردیم. همان روح القدس، روح گیرنده وحی. ما یک روحی را به تو پیامبر وحی کردیم که از امر ماست، اینجا می‌فرماید: امر هر آسمان را به آن وحی کرده، شما چه می‌فهمید؟ آسمانها با روحند، اشیاء با روحند، حقیقت واقعی و نادیدنی اشیاء همان قسمت ناپیداست، کما اینکه در خود ما همین طور است. شخصیت حقیقی ما همان بعد ناپیدای ماست که من این را قبلاً هم عرض کردم.»

جان فدای آن که ناپیداست باد

هست پیدا خاک و ناپیداست باد

باد خاک را می‌برد، باد پیدا نیست و خاک پیداست با این که باد اصلی است. خدا ناپیدا، عالم مخلوق پیدا. عقل کریم انسان ناپیدا، آثارش پیدا. جریان برق ناپیدا، این لامپها پیدا. اصل کدام است؟ آن ناپیدا، اصل آن ناپیداست.»

«...»^۲، این ملکوت بعد ناپیدا و حقیقی اشیاء عالم است، آن وجه اتصال موجودات به خداست.»

«...»^۳، این اتصال از طریق روح اشیاء است،»...

«...»، ما نمی‌گوییم قسم می‌خوریم الله اعلم. ولی ظاهراً این است که اشیاء دارای روحند و از ناحیه

روحشان یک نوع شعور مرموزی دارند. اینکه در چه حد است خدا می‌داند؟! آن چه مسلم است شعور اشیاء یکسان نیست. همان طور که شما می‌بینید شعور انسان و حیوان یکسان نیست و همان طور که می‌بینید شعور انسانها یکسان نیست، یکی تیزهوش است و یکی کندذهن است. هر کس در یک سطحی است. علامه می‌گویند ما نمی‌گوییم: شعور کوه و درخت مثل شعور آدم‌هاست، اگر چه بعضی از آدم‌ها از کوه و درخت هم بی‌شعورترند،»

«...»^۴؛

سپس دلهای شما بعد از این واقعه سخت شد؛ همچون سنگ، یا سخت‌تر! چرا که پاره‌ای از سنگها می‌شکافد و از آن نهرها جاری می‌شود؛ و پاره‌ای از آنها شکاف برمی‌دارد و آب از آن تراوش می‌کند و پاره‌ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می‌افتد. در این آیه کلمه خشیه، ترس که نشانه شعور است برای سنگ به کار رفته است، خشیت حالی؟ ما چطور از اینها رد می‌شویم! بنابراین بهتر است که با قرآن اینگونه دست و پنجه نرم نکنیم، اگر ثابت کردیم روح در اشیاء است، شعور اشیاء را ثابت کرده‌ایم.

و صَلَّى اللهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مطالب:

تسبیح موجودات

آیات تسبیح

۱- روم آیه ۲۵

۲- فصلت آیه ۱۲

۳- شوری آیه ۵۲

۴- اعراف آیه ۱۸۵

۵- فصلت آیه ۱۱

۶- بقره آیه ۷۴

» - «... (جمعه آیه ۱)

» - «... (حدید آیه ۱)

» - «(نحل آیه ۴۹)

» - «... (نور آیه ۴۱)

ویژگیهای آیات و روایات

۱- ظاهر آنها = تسبیح از روی شعور و فهم.

۲- نسبت تسبیح، حمد، سجده، انابه، اطاعت و... به آنها.

۳- آیات غیر قابل تفسیر برخلاف ظاهر نیستند (نص نیستند).

نظرات: تسبیح حالی و قالی (توضیح دو نظریه)

دلایل طرفداران تسبیح حالی و شواهد آنها:

- سختی پذیرش تسبیح جمادات

- شهادت بعضی از روایات (مثل: ۱- لباس که چرک شد تسبیح آن قطع می‌شود. ۲- شکستن چوب درخت و صدای آن)

دلایل نظریه قالی

۱- ظواهر قوی قرآن (بررسی چند آیه)

۲- ظواهر قوی روایات

اشکالات وارد بر نظریه حالی

۱- خلاف ظاهر تمام آیات و اکثر روایات (ظاهر این دسته آیات مخالف ... عقلی نیست).

۲- ستایش به زبان بی زبانی حمد است نه تسبیح.

۳- سجده موجودات چگونه توجیه می‌شود (بحثی پیرامون سجده خورشید و ماه و ...).

۴- آیه ۴۴ اسراء: «...»

- اگر مراد تسبیح حالی باشد که ما می‌فهمیم!

- پاسخ و دفاع از اشکال و رد آن

۵- اسناد امور دال بر شعور به اشیاء. مثل طوع، کره، ابا، اشفاق، عرضه و انتخاب، سجده، انابه، قنوت و اطاعت و ... اینها چه توجیهی دارند؟

- سخن علامه طبائلی^(۵) ← وجود مستلزم شعور

اثبات سخن علامه:

موت ↔ حیات (حیات = شعور | موت = عدم شعور) ← موت مطلق = عدم ↔ حیات ← وجود = حیات ← وجود = شعور

به عبارت دیگر اینطور می‌گوییم:

موت ↔ حیات = شعور

↓

↓

↓

↓

↓

↓

وجود = شعور ← اثبات سخن علامه

نکته مهم: همه اشیاء عالم دارای روحند ← روح از امر الهی

» - «... (اعراف آیه ۵۴)

» - «... (روم آیه ۲۵)

«...» - «(فصلت آیه ۴)» ← اسناد وحی به امر = اسناد وحی به روح ← «

«(شوری آیه ۵۲)»

(بیان تفاوت خلق و امر و اینکه روح از امر است) ← اثبات روح در اشیاء = اثبات شعور.

التماس دعا

کلمات:

ظَهَرَ أَشْكَارُ شَد	قِيَمٌ: ثابت و برپا دارنده	لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ: هیچکس قادر نیست آن روز (قیامت) را برگرداند (کیفر و پاداش خدا را تعطیل کند)
يَمْهَدُونَ: آماده و مهیا می‌سازند	فَتُثِيرُ: پس به حرکت درآورند	وَذُقْ: دانه‌های پراکنده باران
خِلَالِهِ: لابه‌لای ابرها	وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ: و توبه آنان پذیرفته نمی‌شود	لَا يُسْتَخَفُّكَ: نباید تو را خوار و کوچک کنند
مُصْفَرًّا: زرد و پژمرده	شَيْبَةً: ضعف و پیری	سوره مبارکه لقمان
فَخُورٌ: فخر فروش به دیگران	مُخْتَالٌ: کسی که خود را با تخیلات خود را از دیگران برتر می‌بیند	وَهَنَّا عَلَيَّ وَهْنٌ: روز بروز بر سستی و ضعف او افزوده می‌شد
خَرْدَلٌ: گیاهی با دانه‌های سیاه بسیار کوچک	لَا تُصَعَّرُ: روی بر مگردان	مَرَحٌ: مستی و غرور ناشی از نعمت
وَقُرٌّ: سنگینی	هُزُؤًا: استهزاء- مسخره	وَاعْضُضْ: و کوتاه کن
أَنْكَرَ: زشت‌ترین	وَأَقْصِدْ: و میانه‌رو باش	أَسْبَغَ: (نعمتهای ظاهر و باطن را بر شما گسترده) افزون ساخت
نَضَطَّرُهُمْ: به عذاب شدید دچار می‌کنیم	سَأَلْتَهُمْ: از آنها سؤال کنی	أَبْحُرُ: دریاها (م: بحر)
مَا نَفِدَتْ: به پایان نرسد	صَبَارٌ: شکیبا - بسیار صبرکننده	مُقْتَصِدٌ: میانه‌رو- رعایت حد اعتدال
خَتَارٌ: پیمان شکنان	وَإِحْشَاؤًا: و بترسید	الغَيْثُ: باران
سوره مبارکه السجده	أَلْفَ سَنَةٍ: هزار سال	سَلَا لَةً: عصاره و در اینجا بمنظور نطفه که عصاره کل وجود انسان است
نَسَلٌ: فرزندان و نوه‌ها	سَوَاءٌ: (خلقت او انسان) را کامل کرد	نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ: سر به زیر افکنده‌اند
نَسِيْتُمْ: فراموش گردید	لَأَمْلَأَنَّ: البته پر می‌کنیم	تَتَجَافَى: دوری گزیند
نَسُوقٌ: روان می‌سازیم	الْجُرْزُ: خشک‌زار	سوره مبارکه الاحزاب
جَوْفًا: اندرون - داخل	يَعْصِمُكُمْ: شما را نگه دارد	المُعَوِّقِينَ: بازدارندگان مسلمانان از جنگ
سَلَفُوَكُمْ: با لحنی تند و عصبانیت فریاد می‌کشند	هَلُمَّ أَيْنَا: بسوی ما بیاوید (از جنگ دور شوید)	تَدَوَّرُ أَعْيُنُهُمْ: چشمه‌هایشان بی‌اختیار در حدقه به گردش درآمده (حالت ترس و اضطراب)
أَشِحَّةٌ: بخیل و حریص	القائلین: گویندگان	حِدَادٌ: تیز
بَادُونَ: بادیه نشین (کسانیکه در بیابان زندگی می‌کردند)	نَحْبٌ: عهد و پیمان - نذر	ظَاهَرُوا: پشتیبانی کردند
تَأْسِرُونَ: اسیر می‌گرفتند	لَمْ تَطَّوُّهَا: قدم نگذاشته بودید	أَمَّتَعُ: شما (زنان) را بهره‌مند سازم (با)

پرداخت مهریه)		
جزء بیست و دوم	ضِعْفَيْن: دو برابر	أَسْرَحُ: و آزاد سازم
لَا تَخْضَعْنَ: نرمی نشان ندهید (شما زنان پیامبر)	نُؤْتِهِنَّ: او را می دهیم	يَقْنُتُ: فروتنی کند
الرِّجْسُ: پلیدی	لَا تَبْرَجْنَ: خود نمائی نکنید	قَرْنًا: بمانید - آرام گیرید (زنان پیامبر)
دَاعِيًا: دعوت کننده	وَطَرًا: حاجت - نیاز	الْمُتَصَدِّقِينَ: مردان بخشنده
وَهَبَتْ: بخشید (آن زن)	أَذْيَهُمْ: آزار و اذیت ایشان	وَدَعُ: رها کن
عَزَلَتْ: دور کردی	تُؤَيُّ: نزد خود نگه‌داری	تُرْجَى: به تأخیراندازی
مُسْتَأْنِسِينَ: مجلس انس و گفتگو	إِنَاءً: فرا رسیدن وقت چیزی (و در اینجا آمادگی غذا برای تناول کردن)	نَاطِرِينَ: انتظار کشندگان
بُهْتَانًا: تهمت	فَيَسْتَحِي: پس او شرم داشت	تُؤَدُّوْا: بیازارید - آزار رسانید
تُقْفُوا: یافت شوند	جَلَابِيْبُ: مقنعه‌ها (م: جلباب)	يُدْنِينَ: نزدیک سازند (آن زنان)
سَادَتْنَا: بزرگان و رهبران خود را	تُقَلَّبُ: گردانده می‌شوند	السَّاعَةَ: قسمتی از زمان - قیامت
سَدِيدًا: استوار - محکم	فَبَرَأَهُ اللهُ: پس خداوند او را پاک شمرد	أَطَعْنَا: اطاعت کردیم
لَتَسَاتِيَنَنَّكُمْ: (ل + تاتی + ن + کم) البته خواهد آمد (قیامت)	سوره مبارکه سبأ	فَأَبَيْنَ: پس خودداری کردند
رِجْزًا: پلید	مُعَاجِزِينَ: عاجزکنندگان - (کسانیکه گمان می‌کنند می‌توانند از حوزه قدرت خداوند فرار کنند)	لَا يَعْزُبُ: پنهان نشود
أَلْنَا: نرم ساختیم	كِسْفًا: قطعه‌ای	مُرْقَّتُمْ: پراکنده شدید
رَوَاحٍ: شامگاه	عُدُوْا: بامداد	سَابِغَاتٍ: زره‌ها